



۲۰۱۷/۰۹/۰۵



مصطفی عمرزی

بی احساس بی عاطفه

تبصره و مقاله ای بر رویداد های ناگوار، اگر در ممتد آن ها، باعث اذیت و کسالت نشوند، باعث شناخت از چگونگی هایی می شوند که در ابعاد تبیین، می توانند در شعاع کار فرهنگی - رسانه یی به نوعی آموزنده و انتباهی شوند.



بهانه نوشتن این مقاله، تماشای تصویر غم انگیز هموطنی بود که در عنفوان جوانی، روی جاده افتیده است. تبصره های شبکه های اجتماعی حکایت از قتل او داشتند. مشاهده جوانی که از سلیقه او در پوشش و شهری بودنش، بدون شک گمان تحصیل و تربیه بیشتر می شود در تکرار چنین حوادث، اگر در عادت طبیعت، مردم را بسیار متأثر نمی کند، اما به این معنی نیست که مانند کسی در بالای او، بی تفاوت و آیس کریم در دست، عکس بگیرد. بسیار مطمئن نیستم آیا این عکس با آن دوگونگی (مقتول و آیس کریم به دست) سلفی ست یا تصادفی، ولی تماشای یک جوان افغان در چنین وضعیتی، شباهت های زیادی را مثال می آورد که مردم رنجیده ما در تکرار حوادث خونین، غم انگیز و جنایی، بر اثر عادت، صرف برای ضیاع وقت، جمع می شوند. وقوع حادثه کوچک در جاده های کابل، باعث جلب توجه جمعیت بزرگی از مردم می شود که با مشاهده آنان در چند لحظه قبل، فکر می شد این جریان پُر شتاب، برای امر یا مأمولی عجله دارد.

با نوشتن این مقاله، نمی خواهم سراغ کسی برویم که آیس کریم می لیسید تا تعدادی تحریک شوند وی را تشهیر کنند. هدف در این است که فشار ناشی از مصایب و دشواری هایی که مادیات مردم را تهدید می کنند و همواره اخبار غم را به خانه های افغانان ارمغان می آورند، چه گونه بر روح و روان مردم ما تأثیر گذاشته اند. می خواهم اعتراف کنم بارها از مسائلی که منجر به کشیدگی های فزینگی شده اند، بر اثر عادت دریافت چنین موارد، کنار کشیده ام.

تکرار و افزایش حوادث ناگوار، مانند سالیانی که در حکومت تنظیمی، زیر باران راکت در کمین اختطاف ها و جنگ های کوچه به کوچه، زندگی می کردیم، تکرار خشونت ها و دوام آن ها، مردم را در مقام بی حسی و بی عاطفگی، عادت می دهند.

سوگمندان تحریف ارزش ها، فرهنگ افغانی و اتحادی که بر اثر عناصر دینی و منشه از قرن ها زندگی باهمی مردم ما در این کشور بودند نیز بر اثر تضعیف، مردم را بی تفاوت ساخته اند. در چنین فضایی که جامعه تحصیل کرده در ستیز و جدل قومی، حزبی و سمتی، بدتر از مخالفان مسلح عمل می کنند، پُر کردن خالیگاه فکری در خالی بودن شکم ها، دشوارتر از هر کاری است. رویداد های تاریخی مردم ما در حماسه های ضد استعمار انگلیس و روس، نشان دادند باوجود برپادی خانمان مردم، اما وحدت فکری و تشجیع افغانان بر اثر باور های افغانی و دینی، مردم را از کنار مصایب بزرگ عبور می دهد و به آرامش های آزادی می رساند. خالیگاه فکری ناشی از تشدید تفرقه، ستیز، تحریف تاریخ و فرهنگ در منظر هتاکی به دیگران و حتی ارزش های دینی، مردم ما را در خو (عادت) به مادیاتی که در ۱۶ سال اخیر، در شگفتی مثال های تحایف بانکی غرق کرده بودند، در پیامد های اقتصاد مصنوعی، به خصوص در طیف های مردمان آسیب پذیر و زیر خط فقر، به نوعی از بی حسی و بی عاطفگی کشانیده است. در روان شناسی انگلیسی که می گویند «شکم گرسنه، ایمان ندارد»، اهمیت یافته هایی بروز می کنند که مردمان جامعه آسیب دیده از جنگ در زمینه بی قانونی ها و زیر شدت تهاجم، خاصاً فرهنگی، چه گونه در برابر همنوع، احساس بی تفاوتی می کنند. شاید این حس برای همه دست داده باشد که زیر شدت دشورای های ناشی از عدم اشتغال و سرمایه، نفرت عجیبی در برابر کسانی به میان می آید که چنان مشکلاتی نداشته باشند. تضاد های اجتماعی که در نخست در ردیف مشکلات چند تن زاده می شوند، از رهگذر نبود عدالت اجتماعی، حاد می شوند و به گونه ای تخریش می کنند که وقتی قربانی می گیرند، تفاوتی نمی کند تاجر، سرمایه دار و یا ثروتمندی را زیان رسانیده اند که دارایی های او، غیر قانونی نیستند و در یک جریان منطقی و به اصطلاح حلال، کمایی می شوند.

شاید بر اثر وسواس و دقتی که ناشی از شیوه کار باشد، در قبال آن چه دیدیم، سختگیری کرده باشم، اما فراموش نکنیم سالمیت ها، فقط در یک زنجیره منطقی در تأمین امنیت، اقتصاد، کار، سرمایه و «بود» معنویات فرهنگی، نحوه برخورد ما با رویداد ها را در احساس و عاطفه، به گونه انسانی تبارز می دهند.

پایان